



بررسی آراء و آثار ناشناختهٔ برخی از ایران‌شناسان روس در باب ادبیات فارسی

آبتین گلکار (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

پروین حسینی (کارشناس ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات)

مقدمه

آشنائی اقوام روس با ایران، بر اثر نزدیکی جغرافیائی و روابط گستردهٔ سیاسی و بازرگانی و فرهنگی، قدمت نسبتاً دیرینی دارد. این آشنایی، در آغاز، صرفاً در چارچوب هدف‌های سیاسی و نظامی و گاه اقتصادی قرار می‌گرفت. تأسیس دیوان سفارت در سال ۱۵۴۹، تأسیس دیوان‌خانهٔ امور خارجه در سال ۱۷۲۰ به فرمان پطر کبیر، اعزام هیئت‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و مذهبی روس به ایران در دوره‌های متعدد، نیازمند تربیت افراد آشنا به زبان و فرهنگ ایران بود. این افراد، علاوه بر جهانگردان و بازرگانانی که خود به ایران سفر می‌کردند، نخستین ایران‌شناسان روس به شمار می‌آیند. اما ایران‌شناسی در سطح آکادمیائی روسیهٔ فعالیت جدی خود را از قرن نوزدهم آغاز کرد. تأسیس مراکز و سازمان‌هایی همچون گروه زبان‌های شرقی در دانشگاه قازان به سال ۱۸۰۷، موزهٔ آسیا در فرهنگستان علوم روسیه به سال ۱۸۱۸، انستیتوی زبان‌های

شرقی لازارف در سال ۱۸۲۷، و دانشکده زبان‌های شرقی دانشگاه پترزبورگ در سال ۱۸۵۴، که در همه آنها زبان فارسی نیز تدریس می‌شد، باعث شد تا دانش ایران‌شناسی در مؤسسات آموزش عالی روسیه رونق گیرد. در قرن بیستم و پس از انقلاب ۱۹۱۷ نیز، ایران‌شناسان شوروی با پشتوانه همین سنت نیرومند، دست به تحقیقات مهم و گسترده‌ای زدند و نتایج کارشان در پیشرفت دانش ایران‌شناسی، چه در داخل ایران و چه در کشورهای دیگر، بسیار مؤثر و سرنوشت‌ساز بود.

حوزه علاقه و فعالیت این ایران‌شناسان متنوع بود و، از جمله، زبان‌های باستانی، زبان فارسی معاصر، مردم‌شناسی، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد را شامل می‌شد. دانشمندان برجسته‌ای در میان آنان نیز عمده تحقیقات خود را بر ادبیات فارسی متمرکز کرده بودند و، در رشته‌های متعدد از تصحیح متون و تحلیل آثار کلاسیک گرفته تا ترجمه و بررسی آثار نویسندگان معاصر یا ادبیات محلی و فولکلور، آثار ارزشمندی پدید آوردند. بسیاری از این دانشمندان در ایران شناخته شده‌اند و نوشته‌های آنان به فارسی ترجمه شده است. اما گروهی از آنان نیز، به دلایل گوناگون، تاکنون در ایران ناشناخته مانده‌اند و کارشناسان ادبیات فارسی در کشور ما از دسترسی به نتایج پژوهش‌های آنان محروم‌اند. در این مقاله، تلاش شده است به معرفی و بررسی آراء چند تن از این گروه در حوزه ادبیات فارسی پرداخته شود تا، برای ترجمه مهم‌ترین آثار آنان به زبان فارسی، زمینه‌ای فراهم آید.

ولادیمیر واسیلیویچ استاسوف^۱ (۱۸۲۴-۱۹۰۶)

استاسوف را شرق‌شناس یا ایران‌شناس حرفه‌ای نمی‌توان شمرد. او، در ایران و حتی خود روسیه، بیشتر منتقد موسیقی شناخته شده، به‌ویژه، به جهت پشتیبانی معنوی از موسیقی ملی روس و آهنگ‌سازانی همچون موسورگسکی^۲، ریمسکی-کورساکوف^۳ و بارادین^۴ شهرت یافته است. در اغلب کتاب‌های تاریخ موسیقی که، در آنها، از موسیقی

1) Владимир Васильевич Стасов/ Vladimir Vasilievich Stasov

2) Мусоргский/ Mussorgsky

3) Римский- Корсаков/ Rimsky-Korsakov

4) Бородин/ Borodin

قرن نوزدهم روسیه و شکل‌گیری مکتب ملی موسیقی این کشور سخن رفته باشد، نامی هم از استاسوف آمده است. استاسوف در سایر رشته‌های هنری مانند نقاشی نیز صاحب‌نظر و از نخستین کسانی بود که استعداد و نبوغ ایلیا رپین^۵، نقاش نامور، را می‌ستود.

اما جنبه‌ای از شخصیت علمی و هنری استاسوف که ما را بر آن داشت نام او را در زمره ایران‌شناسان روس بیاوریم مربوط است به نظریات وی در حوزه تطبیق حماسه‌های فولکلوریک روسی (بیلینا^۶) با حماسه‌های ایرانی. استاسوف نخستین کسی است که به مشابهت‌های فراوان حماسه‌های روسی و فارسی اشاره کرده است. وی، به سال ۱۸۶۸، سلسله مقالات مفصلی (در حدود دویست و پنجاه صفحه) با عنوان «خاستگاه بیلیناهای روسی» در مجله وِستنیکِ یورویی (پیام‌آور اروپا) نوشت و، در آنها، به بررسی ریشه‌های شرقی از جمله ایرانی حماسه‌های روسی پرداخت. وی، در صدر مقاله خود، از سرچشمه قصه روسی یروسلان لازارویچ^۷ گفت‌وگو می‌کند و، بر پایه آشنایی با شاهنامه چاپ ژول مول^۸، شرق‌شناس مشهور آلمانی، به بسیاری صحنه‌ها و رویدادهای مشابه میان قصه روسی و داستان رستم در شاهنامه اشاره دارد از جمله انتخاب اسب مناسب برای پهلوان؛ فتوحات اولیّه دو پهلوان؛ درمان نابینائی شاه و نزدیکان او از طریق خون دشمن؛ و، سرانجام، نبرد پهلوان با پسری که او را نمی‌شناسد. «در هر دو داستان روسی و فارسی، همه آنها با ترتیب و توالی مشابهی روایت شده و وابستگی رویدادها به یکدیگر نیز یکسان است. از آن گذشته، بسیاری از جزئیات هرچند ناچیز داستان نیز یکسان است و بسیاری از گفته‌های قهرمانان کاملاً مشابه‌اند» (Stasov 1868, vol.1, p.192). او درباره مشهورترین پهلوان حماسه‌های روسی، ایلیا مورومِتس^۹، که از بسیاری جهات به یروسلان لازارویچ شباهت دارد، نیز نظریات مشابهی ابراز و، از جمله، به نبرد ایلیا مورومِتس با پسرش یا مشاجره او با فرمانروای سرزمینش، که به صحنه خشم گرفتن کی‌کاوس بر رستم شباهت دارد، اشاره می‌کند. استاسوف، در جست‌وجوی خاستگاه بیلیناهای روسی، به شاهنامه محدود

5) Илья Репин/ Иуя Рерин

6) Былина/ Булина

7) Еруслан Лазаревич/ Eruslan Lazarevich

8) Julius von Mohl (1805-1872)

9) Илья Муромец/ Иуя Муромец

نمی‌شود و بسیاری از آثار هندی و ترکی را نیز بررسی و نتیجه آن را بیان می‌کند و می‌گوید:

اصلیت دهقانی ایلیا، کودکی، نوجوانی، سال‌های پختگی و مرگ، و داستان‌های مربوط به همه اینها در ابتدا نزد ما و در میهن ما پدید نیامده‌اند و به هیچ وجه از ویژگی‌های منحصر به فرد روح ملی روس سرچشمه نگرفته‌اند. (Ibid, vol.4, p.675)

در جایی دیگر می‌نویسد:

چه از نظر ساختار و چه از نظر جزئیات، بیلیناهای ما عصاره بسیار بی‌رمق و ابتری از منظومه‌ها و ترانه‌های شرقی است و البته قصه‌های ما نیز دقیقاً همین حال را دارند. (Ibid, vol.6, p.634)

این نظریات، در زمان خود، بحث‌های داغی در میان پژوهشگران برانگیخت؛ زیرا، در آن دوره، بیلیناها یکی از اصیل‌ترین نمادهای هویت فرهنگی روس‌ها و پدیده‌ای کاملاً مختص این سرزمین قلمداد می‌شدند و پذیرش این نظر که خاستگاه آنها جایی غیر از روسیه باشد، در نظر بسیاری از محققان دشوار می‌نمود. کسانی از آنان شباهت‌ها را می‌پذیرفتند اما توجیه و اسباب دیگری برای آنها پیشنهاد می‌کردند. از جمله آکادمیسینی به نام ف. بوسلایف^{۱۰}، در پاسخ مفصلی به استاسوف، اظهار داشت که، با او، نه در واقعیت مطرح شده در مقاله‌اش بلکه در شیوه نگارش و کار با آن واقعیات اختلاف نظر دارد. بوسلایف اشاره کرد که میان بیلیناهای روسی با بسیاری از ترانه‌های کهن و حماسی غربی نیز می‌توان به همان اندازه آثار شرقی شباهت پیدا کرد؛ از جمله، با بررسی مفصل حماسه انگلیسی بئوولف، این نظر را به اثبات رساند و به این نتیجه رسید که بیلیناهای روسی نسبت به اد^{۱۱}، بئوولف^{۱۲}، و اودیسه، به همان اندازه مهیباراتا و رامایانه (دو منظومه حماسی هندوستان)، و شاهنامه، پیوند برادری و نه فرزندی دارند (Buslayev 1869, p.18). به واقع، همه این آثار ریشه و بنیادی چندان دیرینه دارند که یافتن

10) Ф. Буслаев/ F. Buslayev

۱۱) Edda، اصطلاحی برای اطلاق به دو کتاب ادای مهتر (ادای منظوم) و ادای کهتر (ادای منثور)، که از اصلی‌ترین منابع مربوط به اسطوره‌های اسکاندیناوی‌اند.

۱۲) Beowulf، کهن‌ترین متن حماسی انگلیسی که ماجرای آن بیشتر در سرزمین‌های اسکاندیناوی رخ

می‌دهد.

آن یا تشخیص رابطه تأثیر و تأثر آنها امکان‌پذیر نیست. این نظر صورت خام همان نظریه‌ای است که، در قرن بیستم و به تأثیر تحقیقات یونگ، با عنوان نقد کهن‌الگویی، مطرح شد. بی‌آنکه بخواهیم در اینجا به اثبات درستی یا نادرستی هریک از این نظریات پردازیم، یادآور می‌شویم که، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، با رواج پژوهش‌های تطبیقی در زمینه‌های حماسه‌های ایرانی و سایر اقوام، آگاهی از یافته‌ها و تحقیقات و نتیجه‌گیری‌های استاسوف برای ما از نظر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی بسیار حایز اهمیت است و پژوهشگران ما را از افتادن به دام پندار مشابه پندار او بر حذر می‌دارد که صرفاً، بر پایه وجود شباهت‌هایی میان حماسه‌های دو قوم، به تأثیر مستقیم یکی در دیگری رأی دهند. البته این بدان معنی نیست که یافته‌های استاسوف و صرف مشابهت‌ها و تفاوت‌های حماسه‌های روسی و شرقی، صرف نظر از نتیجه‌گیری‌ها، گاه بسیار بدیع شمرده نشود که می‌تواند توجه محققان ما را به نکاتی که تاکنون از چشم ایرانیان دور مانده‌اند جلب کند.

فسوولود فیودورویچ میلر^{۱۳} (۱۸۴۸-۱۹۱۳)

فسوولود میلر، زبان‌شناس، قوم‌شناس، و باستان‌شناس معروف روس و از متخصصان رشته ادبیات عامه (فولکلور)، یکی از بنیانگذاران شرق‌شناسی آکادمی در کشور روسیه به شمار می‌آید. او، به سال ۱۸۷۰، تحصیلات خود را در دانشگاه مسکو به پایان رساند. طی سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۱۱، مدیر انستیتوی زبان‌های خارجی لازارف بود و، از سال ۱۹۱۱، به عضویت هیئت آکادمی پترزبورگ درآمد. میلر تحقیقات گسترده‌ای در زبان و تاریخ ناحیه استیا انجام داد و «به این نتیجه رسید که، در میان اقوام سکایی و سَرْمَت حاشیه دریای سیاه و حاشیه دریای آزوف در جنوب روسیه، عناصر ایرانی وجود دارد» (Kulagina 2001, p.28). میلر نیز، در دوره‌ای، همانند استاسوف، ضمن پژوهش‌های خود در آثار فولکلوریک روسیه به‌ویژه حماسه‌های منظوم کهن روس (بیلینا)، به آثار حماسی مشابه اقوام دیگر از جمله شاهنامه توجه نشان می‌داد. میلر خود زمانی در مقام پاسخگویی

به برخی اشکالات در کار استاسوف برآمده بود و، از این رو، هماره در تحقیقات خود، می‌کوشید از آنها دوری کند. وی هدف پژوهش خود را «بیان تأثیر روایت‌های شرقی ایرانی در آثار حماسی ما [روس‌ها]» تعیین کرده و، ضمن اشاره به تلاش پیشین استاسوف، چنین نوشته است:

ما به این امر کاملاً اذعان داریم که، با پرداختن به مقایسه برخی از تیپ‌ها و مضامین بیلیناهای ما با آثار شرقی، در مسیر بسیار لغزنده‌ای گام برمی‌داریم. ما به خوبی به یاد داریم که فرضیه استاسوف، که با قاطعیت تمام ارائه شده بود، با شکست مواجه شد و مجادلات بسیاری برانگیخت (که خود ما نیز در آن شرکت داشتیم)؛ ما همچنین واقفیم که وضعیت امروزی پژوهش‌های مربوط به حماسه‌های مردمی، از فرضیه‌ای که ادعای علمی بودن دارد، مطالبات خاصی دارد؛ اما امیدواریم که، در کار خود، به طور کلی این مطالبات را برآوریم. (Miller 1892, p.13)

وی، در جایی دیگر، می‌گوید:

بی‌آنکه گرفتار افراطی شویم که استاسوف در نظریه خود درباره تأثیر مشرق‌زمین بر حماسه روسی دچار آن شد، باید شرط انصاف را نیز در حق این پژوهشگر با استعداد به جا آوریم که وی تأثیر ترک‌ها را در برخی از مشخصات حماسه ما روشن ساخت... ما مسلماً با او هم‌عقیده نیستیم که همه بیلیناهای ما، به صورتی ناموفق، خود را در پس سیمای بیگانه پنهان کرده باشند و قصد نداریم این الگوهای اصیل را فقط و فقط در مشرق‌زمین سراغ بگیریم. ما نمی‌خواهیم حماسه خود را به تصنع از تاریخ روسیه جدا سازیم؛ اما، دقیقاً در سایه نظریات آقای استاسوف و به همراه او، به این معنی قایلیم که روایات حماسی ساکنان دشت‌های همسایه روسیه، باید بر حماسه‌های روسی اثر گذاشته باشند. (Ibid, p.217)؛ تأکیدها از میلر است

عمده مطالعات تطبیقی و دیدگاه‌های میلر درباره خاستگاه شرقی بیلیناها در کتابی با عنوان مطالعاتی در زمینه حماسه‌های مردمی روس (۱۸۹۲) گزارش شده است. این کتاب شامل هشت فصل و دو ضمیمه است. فصل اول به بررسی تطبیقی سیمای شهریار ولادیمیر^{۱۴} (فرمانروا در غالب بیلیناهای روسی) و همسرش یفپراکسیا^{۱۵} با کی‌کاوس و سودابه در شاهنامه فردوسی اختصاص دارد.

14) Князь Владимир/ Prince Vladimir

15) Евпраксия/ Eupraxia

مهم‌ترین مشابهت‌های ولادیمیر و کی‌کاوس مربوط است به ویژگی‌های ناپسند و شخصیت منفی این دو شه‌ریار از جمله ناسپاسی، ترسو بودن، خودرایی و، مهم‌تر از همه، رفتار ناپسند با پهلوانان زبردست.

فصل دوم به یکی از پهلوانان حماسه‌های روسی، به نام داب‌رینیا نیکیتیچ^{۱۶} (داب‌رینیای مارگش) اختصاص دارد. او از پهلوانانی است که، علاوه بر نیروی بسیار، از عقل و خرد پُرفُوت بهره‌مند است و اغلب او را، به عنوان سخنگو برای مذاکرات، به اردوی دشمن می‌فرستند. یکی از مهم‌ترین قهرمانی‌های او کشتن هیولایی مارمانند است. میلر، در این فصل، تاریخچه مارگشی را در متون مذهبی و تاریخی روسیه باستان بررسی می‌کند؛ اما عجب در آن است که به شباهتی میان حماسه‌های فارسی و روسی اشاره نمی‌کند؛ در حالی که، در روایات اساطیری و حماسی ایران، با پهلوانان ازدهاکش متعدّد از جمله فریدون، گرشاسپ یا سام، رستم، گشتاسب، اسفندیار، بهمن، اردشیر بابکان، بهرام گور، بهرام چوبین مواجه می‌شویم که برخی از آنها در شاهنامه حضور دارند. (سرکراتی، ص ۲۳۷)

میلر، در فصل‌های سوم و چهارم، همانند استاسوف، به مقایسه بزرگ‌ترین قهرمان بیلیناهای روسی، ایلیا مورومتس، و رستم می‌پردازد. از جمله مشابهت‌هایی که او میان این دو می‌بیند، قدرت فوق‌العاده، اطمینان به آن، رفتار ملایم و بزرگ‌منشانه با پهلوانان زبردست، و نوع موضع‌گیری در برابر فرمانرواست.

در فصل پنجم، به نبرد پدر و پسر (نبرد ایلیا مورومتس و پسرش و نبرد رستم و سهراب) پرداخته می‌شود که امروزه موضوع شناخته شده‌ای است و از جمله در مقاله «یکی داستان است پر آب چشم» جلال خالقی مطلق بررسی شده است.

در فصل ششم نیز، میلر، همانند استاسوف، به بررسی تطبیقی قصه یروسلان لازارویچ و روایت‌های مربوط به رستم و ایلیا مورومتس روی می‌آورد و، ضمن بیان شباهت‌های مضمونی آن دو، تفاوت‌های آنها را برمی‌شمارد و نشان می‌دهد که روایت ایرانی چگونه، از طریق تصرفات ترک‌های قفقاز، دچار تغییر شد و به صورت تغییر یافته آن در بیلیناهای روسی بازتاب یافت.

16) Добрыня Никитич/ Dobrinia Nikitich

در دو فصل آخر، هفتم و هشتم، بیشتر سخن از شخصیت ایلیا مورومیتس و مضمون‌های شرقی (غیرایرانی) در حماسه‌های روسیه است که با حماسه‌های ایرانی مطابقت چندانی ندارند.

دو ضمیمه این اثر، با عناوین «مشابهت‌های قفقازی و روسی» و «رگه‌های روایت‌های ایرانی در قفقاز»، از نظر نشان دادن چگونگی مسیر ورود حماسه‌های فارسی به روسیه از طریق واسطه‌های قفقازی، بسیار حایز اهمیت است. یکی از اشکالاتی که میلر در کار استاسوف می‌دید آن بود که، به صرف یافتن مشابهت‌هایی، نمی‌توان به تأثیر ادبیاتی از ادبیات دیگر قایل شد بلکه باید نشان داد ادبیات مبدأ از چه طریق و چه واسطه و چه مسیرهایی می‌توانسته بر ادبیات مقصد اثر بگذارد. او، در همین دو ضمیمه همچنین در بخش‌های دیگری از کتاب، کوشیده است دقیقاً همین اشکال را جبران کند. میلر، متعاقباً، تا اندازه‌ای در نظریات خود تجدید نظر کرد و، بیش از آنکه در پی یافتن خاستگاه و نحوه پیدایش و شکل‌گیری بیلیناها باشد، به بازتاب شرایط تاریخی و واقعی در آنها توجه نمود. اما، به هر حال، مطالبی که در مشابهت‌های حماسه‌های ایرانی و روسی آورده، هرچند از نظر روش‌شناسی ادبیات تطبیقی معاصر قدری کهنه به نظر آید، به حیث ماده خام بسیار ارزشمند است.

آگافانگِلِ یِفیموویچ کریمسکی^{۱۷} (۱۸۷۱-۱۹۴۲)

کریمسکی، هرچند، در روسیه، از برترین و مشهورترین شرق‌شناسانی است که در بررسی ادبیات فارسی کار کرده و آثار برجسته و فراوانی در آن حوزه دارد، در ایران می‌توان گفت ناشناخته مانده است. هیچ‌یک از آثار او به فارسی ترجمه نشده و، در بسیاری از منابع، نامی از او نیامده است. تنها مقاله قابل اعتنایی که درباره او به زبان فارسی به چاپ رسیده از تاتیانا مالنکایا^{۱۸} است که آلکساندر بدوف^{۱۹} آن را ترجمه کرده است.

17) Агафангел Ефимович Крымский/ Agafangel Efimovich Krinsky

18) Татьяна Маленькая/ Tatyana Malenkaya

19) Александр Бедов/ Alexander Bedov

کریمسکی ایران‌شناس، عرب‌شناس، ترکیه‌شناس برجسته، شاعر، مترجم، و یکی از بنیان‌گذاران مکتب شرق‌شناسی در روسیه و اوکراین است. وی در شهر ولادیمیر-ولینسکی (Volodymyr-Volynsky) اوکراین متولد شد؛ در سال ۱۸۸۹، وارد انستیتوی زبان‌های شرقی لازارف شد و، پس از گذراندن دوره تحصیلی، به سال ۱۸۹۲ در گروه زبان عربی همان انستیتو مشغول تدریس گردید. وی، طی سال‌های ۱۸۹۲-۱۸۹۶، دوره دانشکده تاریخ و فیلولوژی دانشگاه مسکو را گذراند و، در سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۹۸، دانش زبان عربی خود را در سوریه و لبنان تکمیل کرد. از سال ۱۹۰۱، رئیس گروه زبان عربی انستیتوی لازارف بود و، در همان‌جا، زبان و ادبیات فارسی و زبان ترکی تدریس می‌کرد. وی، در گروه زبان روسی دانشگاه مسکو نیز، درس می‌داد. کریمسکی، در سال ۱۹۱۸، به زادگاهش در اوکراین بازگشت و یکی از بنیان‌گذاران فرهنگستان علوم اوکراین شد؛ در این فرهنگستان، گروه فیلولوژی عربی و فارسی را تأسیس کرد. هم‌زمان، در دانشگاه کی‌یف نیز، به تدریس پرداخت. در سال ۱۹۲۵، به همت او، شاخه کی‌یف انجمن علمی شرق‌شناسان سراسر شوروی تأسیس شد که شعبه‌های آن در خارکوف و اُدسا دایرگشت. (Krimsky 1972, pp.5-7)

دامنه فعالیت‌های علمی کریمسکی بسیار گسترده بود. او، در خصوصیات زبان‌شناختی زبان‌های اسلاو (بیش از همه روسی و اوکراینی) صاحب‌نظر بود همچنین تحقیقات گوناگونی در فولکلور و قوم‌نگاری انجام داد. اما شهرت او، بیش از همه، مدیون پژوهش‌هایی است که در حوزه شرق‌شناسی (به‌طور عمده در تاریخ، زبان و ادبیات عرب، و زبان‌های فارسی و ترکی) انجام داده است. از جمله مواد درسی درباره کشورهای مسلمان که وی برای دانشجویان انستیتوی زبان‌های خارجی لازارف تهیه کرده آثاری هستند مربوط به تاریخ و ادبیات ایران. در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۷، اثر سه جلدی او با نام تاریخ ایران، ادبیات و الهیات درویشی آن^{۲۰} در مسکو به چاپ رسید. مؤلف، در آن، علاوه بر تاریخ ایران، از تاریخ ادبیات کلاسیک و برجسته‌ترین چهره‌های آن سخن گفته

20) История Персии, её литературы и дервишской теософии/ Istoria Persii, yiyo literatury i dervishskoy teosofii

و، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه، به تحلیل هنری و ادبی دست زده است. رویکرد او، به‌ویژه با توجه به نقد ادبی سنتی ایران که معمولاً رابطهٔ آرگانیک جنبه‌های فرامتنی با متن آثار ادبی را نادیده می‌گیرد، حاوی نکات تازه و ارزشمندی است. جلد اول حاوی بخشی است با عنوان «نوزایی و عصر طلائی ادبیات فارسی» که، در آن، تاریخ ادبیات فارسی از کهن‌ترین دوره‌ها تا قرون اول عصر اسلامی و دورهٔ سامانی بررسی شده و، سوای گفت‌وگو از شاعران، مباحثی به نثر علمی و تاریخی آن دوره اختصاص یافته است. در بخش ادبی جلد دوم، عمدهٔ توجه کریمسکی به تصوّف و تاریخچهٔ آن معطوف است و، در بخش‌های جداگانه‌ای، به زندگی‌نامه و تحلیل هنر سنائی، انوری، خاقانی، نظامی، و عطار پرداخته شده است. در جلد سوم، از ادبیات فارسی در دورهٔ مغول و عصر تیموریان و اوایل صفویّه سخن رفته است.

کریمسکی چند تک‌نگاری و مقالهٔ مهم نیز دربارهٔ پارسی‌گویان از جمله برجسته‌ترین آنها، نظامی، حافظ، و جامی دارد که، به ترتیب، با عناوین نظامی و معاصران او^{۲۱}، حافظ و سروده‌های او^{۲۲}، و جامی^{۲۳} منتشر شده‌اند.

کریمسکی، با دانش گسترده‌ای که از تاریخ ایران داشت، سراسر حیات و فعالیت ادبی این شاعران را در رابطهٔ بسیار نزدیک با اوضاع و احوال اجتماعی محیط زندگی آنان توصیف کرده است. در نظامی و معاصران او نیز، کلّ حیات فرهنگی گنجه و شیروان و سرزمین‌های مجاور را در پس‌زمینهٔ حکومت سلجوقیان سنجیده و، در بحث از شکوفایی یا انحطاط در دوره‌های ادبی، به موجبات تاریخی و اجتماعی آنها نیز توجه نموده است. در حافظ و سروده‌های او، نخست، بر پایهٔ منابع تاریخی، شیراز و فضای ادبی آن در روزگار اینجوها و آل مظفر را وصف کرده سپس به معرفی و بررسی دیوان حافظ پرداخته است. اثر او دربارهٔ حافظ همچنین از این نظر جالب توجه است که در آثار ایران‌شناسان مشهور روس کمتر شاهد پژوهشی مستقل و جامع دربارهٔ شاعر شیرازیم. آنچه نوشته شده محدود است به مقدمه‌هایی که دانشمندانی مانند بولدیرف^{۲۴}،

21) Низами и его современники/ Nizami i yigo sovremenniki

22) Хафиз та його пісні/ Khafiz ta yogo pisni

23) Джами/ Jami

24) Болдырев/ Boldyrev

براگینسکی^{۲۵} یا نیکیتین^{۲۶} بر ترجمه روسی غزلیات حافظ نوشته‌اند؛ در حالی که درباره شاعرانی مانند نظامی و خاقانی، که زیستگاه آنان در قلمرو جغرافیائی اتحاد شوروی سابق قرار گرفت، شاهد پژوهش‌های بسیار گسترده‌تر روس‌ها هستیم.

یکی دیگر از ویژگی‌های ارزشمند آثار کریمسکی درباره تاریخ ادبیات ایران توجه او به معرفی منابع آن است. در هریک از آثار یاد شده او یک یا دو فصل نسبتاً طولانی به توصیف دقیق منابع مربوط به مبحث اثر به زبان روسی و دیگر زبان‌های اروپایی و معرفی برجسته‌ترین پژوهشگران در آن مبحث اختصاص یافته است. کریمسکی، در بهره‌جویی تام و تمام از مراجع، هرچه بیشتر حساس بود؛ چنانکه، پس از بازگشت به اوکراین، بخشی از اثر سه جلدی خود مربوط به تاریخ ایران از زمان خلافت اعراب تا آغاز دوره غزنوی را شرح و بسط داد و آن را از حدود بیست صفحه به بیش از صد و سی صفحه رساند. وی، در این میان، قصد داشت آن را به زبان اوکراینی منتشر کند که خبر شد به سال ۱۹۲۲ در لندن منبع دست‌اولی درباره تاریخ آل بویه شناخته شده که بخش ششم تجارب‌الامم ابن مسکویه باشد به همراه ذیلی که ابوشجاع رودراوری بر آن نوشته و گمان می‌شد از دست رفته است. کریمسکی، در اوضاع سیاسی پر آشوب آن زمان اتحاد شوروی و انزوای سیاسی این کشور در عرصه بین‌المللی، نتوانست به نسخه‌ای از این اثر دست یابد؛ از این رو، راضی به انتشار کتابش نشد و کتاب سال‌ها پس از مرگ او به چاپ رسید. (Krimsky 1974, vol.4, p.621)

مجموعه ارزشمند دیگری از نوشته‌های کریمسکی درباره تاریخ ادبیات ایران مقالاتی است که او برای فرهنگ دانشنامه‌ای بروکهاوس - یفرون^{۲۷} نوشت. این دائرةالمعارف عظیم، طی سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۷، به الگوی دانشنامه بروکهاوس و با همکاری مشترک ناشر آلمانی آن با ناشر روسی در هشتاد و شش جلد حاوی ۱۲۱۲۴۰ مدخل به چاپ رسید. کریمسکی، در این دانشنامه، مقالات بسیاری درباره اسلام و اعراب، ادبیات عرب، تاریخ و ادبیات ترک، ادبیات اوکراینی، و ادبیات فارسی نوشت. «ادبیات فارسی»،

25) Брагинский/ Braginsky

26) Никитин/ Nikitin

27) Энциклопедический словарь Брокгауза и Ефрона/ Entsiklopedichesky slovar' Brokgauza i Yefrona

«دقیقی»، «فردوسی»، «سنایی»، «خیام»، «خاقانی»، «نظامی»، «مولوی»، «سعدی»، «جامی»، «میرخواند»، «خواندمیر»، «فیضی»، و «تعزیه نزد ایرانیان» مهم‌ترین مدخل‌های مربوط به ادبیات فارسی به قلم کریمسکی‌اند.

کریمسکی همچنین کتابی با عنوان تئاتر ایران: ریشه‌های پیدایش و چگونگی رشد آن^{۲۸} دارد که، در آن، به تفصیل درباره تعزیه بحث می‌کند. او، در این اثر نیز، نگرش تاریخی خود را حفظ و دوره‌های رونق و کساد هنر تعزیه را در طیف فراز و نشیب‌های سیاسی و تاریخی کشور بررسی کرده است. در این کتاب، از تاریخچه تئاتر عروسکی یا خیمه‌شب‌بازی در ایران، نمایش‌های سنتی طنز («تقلید»)، و تئاتر اروپایی‌مآب ایران نیز گفت‌وگو شده است.

یکی دیگر از حوزه‌های فعالیت گسترده کریمسکی ترجمه آثار ادبیات کلاسیک فارسی به زبان اوکراینی است. کریمسکی خود طبع شعر داشت و چندین کتاب شعر به زبان اوکراینی منتشر کرد که اغلب آنها از فضای مشرق‌زمین و فرهنگ و ادبیات آن به شدت متأثرند. جالب توجه آنکه وی، سوای شاعران برجسته‌ای همچون رودکی، سنایی، خیام، انوری، مولوی، سعدی، حافظ، جامی، سروده‌های شاعرانی همچون ابوسلیک گرگانی، ابوالمؤید بلخی، شهید بلخی، دقیقی، کسائی مروزی، ابوالبراهیم اسماعیل منتصر (آخرین امیر سامانی، پسر نوح ثانی)، عمارة مروزی، مهری خاتون، لطف‌الله نیشابوری، و قاسم انوار را نیز، که کمتر مطرح‌اند، به زبان اوکراینی برگردانده است. یکی دیگر از آثار باارزش کریمسکی ترجمه اوکراینی پاره‌ای از شاهنامه فردوسی است شامل حدود هزار و پانصد بیت آغازین آن (تا ابتدای داستان منوچهر) که، در نزد ما، به آن توجه چندانی نشده است. برای کم‌اعتنایی به پژوهش‌های ایران‌شناسی کریمسکی چند دلیل می‌توان قایل شد. نخست آنکه او، پس از بازگشت به اوکراین در سال ۱۹۱۸، به سابقه تعصبی که نسبت به زبان و فرهنگ بومی خود داشت، بسیاری از آثار خویش از جمله تک‌نگاری‌هایش درباره حافظ و تئاتر ایران را به زبان اوکراینی نوشت که کمتر محقق بیگانه‌ای با آن آشنایی داشت.

28) Перський театр, звідки він узявся і як розвивавсь/ Perskiy teatr, zvidki vin uziavs' i yak rozvivavs'

از سوی دیگر، او، در زمان حکومت شوروی، پیوسته به اتهام ملی‌گرایی و شرکت در گروه‌های آزادی‌خواه اوکراینی دستخوش بی‌مهری و چاپ و انتشار آثارش مواجه با مشکل بود. آن‌چنان‌که در مقدمه نظامی و معاصران او آمده است، این اثر قرار بود در سال ۱۹۴۱ به مناسبت هشتصدمین سالگرد زادروز نظامی منتشر شود که، با شروع جنگ جهانی و لغو برگزاری این مراسم، انتشار آن نیز به تعویق افتاد (Krimsky 1981, pp.9-10). کریمسکی، پس از شروع جنگ، در ژوئیه ۱۹۴۱، در هفتاد سالگی، به اتهام شرکت در یک گروه آزادی‌خواه اوکراینی، بازداشت و به زندان کوستانای قزاقستان منتقل شد و، چند ماه بعد، در ۲۵ ژانویه ۱۹۴۲، در بیمارستان زندان درگذشت. به همین دلیل نیز، نام و آثار او حتی در خود روسیه فراموش گشت تا آنکه، در سال ۱۹۵۷، پانزده سال پس از وفاتش، از او اعاده حیثیت شد و آثارش اجازه چاپ و نشر یافتند. مجموعه آثار به زبان اوکراینی او، نخست، طی سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۴، در پنج جلد در شهر کی‌یف منتشر شد که ترجمه‌های او از آثار شاعران ایرانی در جلد اول این مجموعه و نوشته‌های تاریخ ادبیات (شامل تاریخ ایران و کتابت آن ۲۹، حافظ و سروده‌های او، تئاتر ایران) در جلد چهارم آن گنجانده شده است. در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۰، گزیده آثار شرق‌شناسی ۳۰ کریمسکی، باز در پنج جلد در کی‌یف، منتشر شد که جلد‌های چهارم و پنجم آن به نوشته‌های ایران‌شناسی او اختصاص دارد و، در زمینه ادبیات فارسی، علاوه بر آثاری که در مجموعه پیشین مندرج بود، جامی و مقدمه‌ای که کریمسکی بر شاعران ایرانی قرن‌های دهم تا پانزدهم میلادی ۳۱ اثر ف. کُرش ۳۲ نوشته بود، نیز به چاپ رسید. تک‌نگاری نظامی و معاصران او، با چهل سال تأخیر، به همت فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان در باکو، در سال ۱۹۸۱ منتشر شد. انستیتوی شرق‌شناسی کی‌یف و انستیتوی شرق‌شناسی و روابط بین‌الملل خارکُف اکنون به نام کریمسکی خوانده می‌شوند.

29) Історія Персії та її письменства/ Istoria Persii ta yiyi pismenstva

30) Вибрані сходознавчі праці/ Vibrani skhodoznavchi pratsi

31) Персидские лирики X-XV вв./ Persidskie liriki X-XV vekov

32) Ф. Корш/ F. Korsh

ولادیمیر نیکالایویچ تاپاروف^{۳۳} (۱۹۲۸-۲۰۰۵)

ولادیمیر تاپاروف، زبان‌شناس برجسته روس، در مسکو متولد شد. دامنه پژوهش‌های او، همانند سایر دانشمندانی که در این مقاله از آنان یاد شد، بسیار گسترده بود و حوزه‌هایی همچون زبان‌شناسی، اسطوره‌شناسی، ادبیات، نشانه‌شناسی، و ریشه‌شناسی را دربرمی‌گرفت. شمار آثار او به بیش از هزار و پانصد کتاب و مقاله می‌رسد. او عضو فرهنگستان روسیه و بسیاری از جوامع علمی دیگر بود. از افتخارات علمی او می‌توان به جایزه اتحاد جماهیر شوروی سابق (۱۹۹۰) اشاره کرد که، در اعتراض به سیاست سرکوبگرانه حکومت شوروی در لیتوانی آن را نپذیرفت. همچنین جوایز سولژنیتسین^{۳۴} (۱۹۹۸) و آندری بلی^{۳۵} (۲۰۰۴) به او تعلق گرفت. وی در مسکو درگذشت.

تاپاروف در حوزه تأثیر و تأثر فرهنگ و ادبیات شرقی به‌ویژه ایرانی و فرهنگ‌های اسلاوی و سایر اقوام روسیه نیز دارای تحقیقات ارزشمندی است. او کلاً بررسی روابط فرهنگی روسیه و ایران را «موضوع علمی گسترده و فوق‌العاده مهمی» می‌شمرد که برای «فرهنگ معنوی روسیه و خودشناسی روس‌ها» حیاتی است (Toporov 1989, p.26). وی بر آن بود که روابط زبانی و فرهنگی اقوام اسلاو و هند و ایرانی، از برخی جنبه‌ها، «چندان عمیق و گسترده است که روس باستان، و، در مقیاسی وسیع‌تر، کل سرزمین اسلاو را، از دیدگاه معینی، می‌توان ایالت غربی حوزه فرهنگی عظیم هند و ایران دانست» (Ibid, p.43). او بر «تأثیر زبانی و فرهنگی عمیق و پرثمر ایرانیان در اسلاوها به‌ویژه اسلاوهای اروپای شرقی» تأکید داشت. به نظر او، «بررسی مستمر و عمیق‌تر ارتباطات زمانی و مکانی اقوام ایرانی و اسلاو همچنان در زمره یکی از بارزترین نیازهای تاریخ فرهنگی و زبان‌شناختی اروپای شرقی است. چنین پژوهش‌هایی نباید تنها به برشمردن موارد وام‌گیری از ایرانیان محدود شود بلکه باید تعیین مسیرهای دقیق و صور گوناگون آن را نیز جزو وظایف خود بشمارد» (Id. 1995, pp.145-146).

به نظر تاپاروف، تأثیر فرهنگ ایرانی بر اقوام اسلاو در چند حوزه روشن‌تر به چشم می‌خورد، مانند واژگان زبان‌های اسلاو که، در آن، وام‌واژه‌های ایرانی مهمی

33) Владимир Николаевич Топоров/ Vladimir Nikolayevich Toporov

34) Солженицын/ Solzhenitsin 35) Андрей Белый/ Andrey Bely

از جمله اصطلاحات اساسی در عقاید مذهبی وجود دارد؛ الگوهای ساختارهای اجتماعی و مذهبی و اسطوره‌های اسلاوها؛ اشکال فعالیت معیشتی و اقتصادی آنان؛ و حوزه هنرهای تجسمی و فرهنگ عامۀ شفاهی. وی همچنین سه دوره اصلی برای روابط متقابل فرهنگی و زبانی ایرانیان و اسلاوهای شرقی قایل است و تأکید دارد که، در این روابط، فرهنگ ایرانی معمولاً وام‌دهنده و فرهنگ اسلاوی وام‌گیرنده است. او نخستین مرحله این روابط را به قرن‌های چهارم و سوم پیش از میلاد تا قرن‌های چهارم و پنجم میلادی می‌داند که در قالب ارتباط میان سکاها و سرمت‌ها با نیاکان اسلاوها نمودار شد. مرحله دوم، از دید تاپاروف، تأثیر مانویت ایرانی بر شکل‌گیری ثنویت مذهبی نزد اسلاوها در فاصله قرن‌های ششم تا نهم و دهم میلادی است. مرحله سوم شاهد تأثیر ادبیات فارسی قرون وسطی از جمله حماسه‌های ایرانی بر حماسه‌های روسی است که بسیاری از اوقات از طریق اقوام ترک و قفقازی صورت می‌گرفت. (Kryukova 2011, pp.30-31)

تاپاروف، از جمله در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر اقوام ایرانی بر اساطیر ملل سیبری و آسیای میانه» (۱۹۸۱)، می‌نویسد: «یکی از عوامل ثابت رشد عقاید مذهبی اقوام اورال و آلتایی تأثیر فرهنگ ایرانی بوده است». وی، نخستین بار، شباهت باورهای ایرانی-هندي مربوط به میترا و خدای میر-سوسنه-هوم^{۳۶} قبایل اوبی^{۳۷}-اویغوری را نشان داد (Toporov 1981) یا، در مقاله «تأثیرات فرهنگی-تاریخی کهن ایرانی در کت‌ها^{۳۸} ی ینی سئی» از نمونه‌های مستقیم این اثرگذاری یاد کرد. (Id. 1970)

تاپاروف، در مقاله‌ای با عنوان «ساختار برخی متن‌های کهن مرتبط با پنداره درخت کیهانی^{۳۹}» (۱۹۷۱) به بررسی تطبیقی اسطوره‌های اقوام ایرانی و ژرمن می‌پردازد و، با مقایسه جدال لفظی اُدین^{۴۰} و وافترودنیر^{۴۱} در «سرود وافترودنیر^{۴۲}» در ادای مهتر (ادای منظوم) و ترکیب دو

36) Mir-Susne-Hum

۳۷) مردمی که در نواحی حاشیۀ رود اوب (Ob) در غرب سیبری زندگی می‌کنند.

38) Ket

39) О структуре некоторых архаических текстов, соотносимых с концепцией "мирового дерева" // О структуре некоторых архаических текстов, соотносимых с концепцией "мирового дерева"

40) Óðinn/ Odin

41) Vafþrúðnir/ Vafthrúdnir

متن ایرانی روایات پهلوی (به کوشش دابار، بمبئی ۱۹۱۳) و بندهشن (درگفت‌وگوی اورمزد و زردشت)، الگوی مشترکی را بازسازی می‌کند که مهم‌ترین ویژگی‌های آن است مکالمهٔ دوسویه بر سر مسائل کیهانی (از خائوس تا انسان)؛ ذکر مراحل آفرینش؛ شکل پرسش و پاسخ؛ ساختار شماره‌ای متن؛ تطابق اجزای جهان با اعضای بدن (گوشت یا استخوان: زمین؛ جمجمه: آسمان؛ خون: آب؛ پوست: گیاهان؛ نفس: باد؛ چشم: نور...). وی، سرانجام، به این نتیجه می‌رسد که، هرچند در قرن‌های آخر پیش از میلاد آمیزه‌ای از اقوام ایرانی (سرم‌ها و آلان‌ها^{۴۳}) و ژرمن (آستروگت‌ها^{۴۴}) در نواحی حاشیهٔ دریای سیاه می‌زیسته‌اند که خود در پیدایش پنداره‌های اسطوره‌ای مشترک میان این دو قوم مؤثر افتاده است، محفوظ ماندن متن‌های مشابه در دو قطب مخالف گستره تمدن هند و اروپایی (شمال غربی و جنوب شرقی) گواه آن است که آنها باید سرچشمهٔ مشترک بسیار کهن تری داشته باشند. (Id. 2010, p.108)

یکی دیگر از پژوهش‌های تطبیقی تاپاروف مقایسهٔ خدایان اسلاو و ایرانی بوده است. او، در مقاله «عناصر ایرانی در فرهنگ معنوی روسی» (۱۹۸۹) می‌نویسد که، از شش یا هفت خدای اصلی پانتئون (مجمع خدایان) روسیه باستان - که شهریار ولادیمیر، به گزارش داستان روزگاران گذشته^{۴۵} (اوایل قرن دوازدهم میلادی)، در سال ۹۸۰، تندیسشان را در تپه‌ای پشت برج پادشاهی اش در کی‌یف برافراشته بود - دو خدای خورس^{۴۶} و سیمارگل^{۴۷} قطعاً ایرانی‌اند. خورس خدای خورشید است. از سیمارگل، در منابع روسی، اطلاعاتی در دست نیست و توصیف آن جملگی بر پایهٔ سیمرخ ایرانی بوده است. تاپاروف راه یافتن دو خدای ایرانی به پانتئون روس‌ها را از شرایط اجتماعی ناشی و نتیجهٔ مصالحهٔ اقوام اسلاوی و ایرانی و همزیستی خزران، یهودیان، و ایرانیان در کی‌یف می‌داند. وی ساختار اجتماعی و قومی کی‌یف در آن زمان را به این صورت ترسیم می‌کند که امور اداری و حکومتی در دست خزرها بود؛ جنگاوران از خوارزمیان بودند؛ و بازرگانی و پیشه‌وری به دست یهودیان. ولادیمیر، در چنین شرایطی، دو خدای ایرانی را وارد پانتئون کی‌یف

42) Vafþrúðnismál/ The Balled of Vafþrúðnir

43) Alans

44) Ostrogoths

45) Повесть временных лет/ Povest' vremennikh let

46) Хорс/ Khors

47) Симаргл/ Simargl

کرد تا بخش ایرانی (خوارزمی) جمعیت کی‌یف موضعی خنثی یا حتی پشتیبان او اختیار کند (Id. 1989, pp.26-33). او، همچنین، با نشان دادن مطابقت‌های زبانی و معنایی پرشمار، می‌کوشد ثابت کند واژه روسی میر (Мир) به معنای «جهان» یا «واحد اجتماعی خاص» برگرفته از نام خدای ایرانی میتراست و بسیاری از صفات میترا در واژه میر و ترکیبات و اصطلاحات مرتبط با آن بازتاب یافته‌اند. (Ibid, pp.43-51)

تاپاروف، در پی استاسوف و میلر، به مقایسه شاهنامه و داستان یروسلان لازارویچ توجه نمود و، در مقاله‌ای با عنوان «از دیوهای روسی- ایرانی؛ قصه روسی شماره ۳۰۱ A و داستان یروسلان لازارویچ، شاهنامه و زامیاد یشت (چشم‌اندازهای تاریخی و قومی- فرهنگی)» (۱۹۹۵)، مشابهت‌های تازه‌ای میان قصه‌های روسی و اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی یافت و نشان داد روس‌ها، ضمن این وام‌گیری، کدام عناصر شرقی را حفظ کردند؛ کدام عناصر را از غرب گرفته‌اند؛ و، در کجا، عناصری از فرهنگ خود را وارد ساختار قصه کردند و، از این راه، آمیزه‌ای از فرهنگ خودی و بیگانه پدید آوردند. یکی از عوامل قوت این مقاله و بسیاری دیگر از پژوهش‌های تطبیقی تاپاروف آشنائی عمیق او با فیلولوژی (فقه‌اللغه) و ریشه‌شناسی است که، در موارد متعدد، برای اثبات خویشاوندی نام‌های خاص و پنداره‌های کهن شرق و غرب، مفید می‌افتد.

چنانکه مشاهده شد، ایران‌شناسان نامدار روس مانند ژوکوفسکی^{۴۸}، پرتلس^{۴۹}، مینورسکی^{۵۰}، که آثارشان در ادبیات فارسی برای ما (هرچند باز هم نه به طور کامل)، شناخته شده است، همتایانی نیز داشته و دارند که پژوهشگران ایرانی از آنان و آثار و جایگاه علمی آنان بی‌خبرند، در حالی که نقش آنان در شکل‌گیری شرق‌شناسی و ایران‌شناسی روسیه تعیین‌کننده بوده است. آشنایی با آراء این ایران‌شناسان می‌تواند به شناخت عمقی‌تر ما از فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی و نحوه نگرش اقوام دیگر به فرهنگ و ادب ما کمک کند.

بسیاری از دانشمندان، همان‌گونه که ضمن معرفی آثار مشخص شد، در حوزه

48) Жуковский/ Zhukovsky

49) Бертельс/ Bertels

50) Минорский/ Minorsky

مطالعات تطبیقی قرار می‌گیرند که امروزه از رشته‌های شاخص علوم انسانی شمرده می‌شود. ادبیات یا اسطوره‌شناسی تطبیقی در ایران نسبتاً نوپاست و پژوهشگران ما هنوز در دام‌های شناخته شده آن گرفتار می‌آیند. انوشیروانی، در مقاله «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران»، محدود ماندن پژوهشگر به یافتن شباهت‌ها را متذکر می‌شود و به درستی تأکید می‌کند که هدف غائی ادبیات تطبیقی نه یافتن شباهت‌ها بلکه تعیین کم و کیف تأثیر و تأثرهاست (انوشیروانی ۱۳۸۹، ص ۳۶-۳۸، ۴۶). همچنان که دیدیم، در روسیه، همین بحث‌ها در اواخر قرن نوزدهم، از جمله در واکنش به آثار استاسوف و میلر، درگرفته بود. آگاهی از این بحث‌ها و روش‌های تحقیق تطبیقی پژوهشگران روس به‌ویژه آنان که در حوزه تطبیقی ادبیات روسیه و ایران کار کرده‌اند می‌تواند پیشرفت این رشته‌ها در ایران را سرعت بخشد و مانع تکرار اشتباهاتی گردد که سایرین سال‌ها و قرن‌ها پیش از ما مرتکب گشته‌اند.

آشنایی با نظریات این ایران‌شناسان می‌تواند مراکز آکادمیایی را به سازمان دادن ترجمه و انتشار آثار آنان برانگیزاند. از آنجا که آشنایان و مترجمان زبان روسی و به خصوص اوکراینی کم‌شمارند، نیاز به حمایت و تشویق آن مراکز همچنین نهادهای فرهنگی مستقر در کشورهای روسیه و اوکراین دارند تا با دلگرمی به معرفی و ترجمه آثار ایران‌شناسانی بپردازند که در حوزه تطبیقی مربوط به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آراء تازه‌ای عرضه داشته‌اند اما در جامعه علمی، ناشناخته مانده‌اند.

منابع

- انوشیروانی، علی‌رضا، «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران»، ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۲ (پاییز ۱۳۸۹)، ص ۳۲-۵۵.
- سرکاراتی، بهمن، سایه‌های شکارشده، قطره، تهران ۱۳۷۸.
- مالنکایا، تاتیانا، «تصوف و اشعار فارسی قرن ۱۰ تا ۱۵ در تحقیقات کریمسکی»، ترجمه آکساندر بدوف، نامه پارسی، ش ۳ (زمستان ۱۳۷۵)، ص ۴۱-۴۸.

Буслаев Ф.И. **Отзыв о сочинении В. Стасова "Происхождение русских былин"**. СПб.: Императорская академия, 1869.

Buslayev F.I. **Otziv o sochinenii V. Stasova "Proiskhozhdenie russkikh bylin"**. St

Peterburg: Imperatorskaya akademia, 1869.

بوسلایف، ف. ا.، نقدی بر نوشته و استاسوف «خاستگاه بیلیناهای روسی»، سنت پترزبورگ، ایمپراتورسکایا آکادِمیا (انتشارات آکادِمی امپراتوری)، ۱۸۶۹.

Кримський А. У. **Твори в п'яти томах**. Київ: Наукова думка, 1972-1974.

Krimsky A.U. *Tvori v p'iyati tomakh*. Kiev: Naukova dumka, 1972-1974.

کریمسکی، آ. ی.، آثار در پنج جلد، کی‌یف، نائوکووا دومکا، ۱۹۷۲-۱۹۷۴.

Крымский А.Е. **Низами и его современники**. Баку: Эльм, 1981.

Krimskiy A.E. *Nizami i ego sovremenniki*, Baku: Elm, 1981.

کریمسکی، آ. ی.، نظامی و معاصران او، باکو، علم، ۱۹۸۱.

Крюкова В. "Русские сказки и Шахнаме"// **Караван**. No 6. Декабрь 2011, сс, 28-36.

Kryukova V. "Russkie Skazki i Shahname" in *Karvan*, No 6. December 2011, pp, 28-36.

کریوکووا، و.، «قصه‌های روسی و شاهنامه»، در کاروان، ش ۶ (دسامبر ۲۰۱۱)، ص ۲۸-۳۶.

Кулагина Л.М. "Из истории российской иранистики"// **Иранистика в России и иранисты**. М.: РАН, Институт востоковедения, 2001. сс, 18-36.

Kulagina L.M. "Iz istorii rossiyskoy iran isstiki" in *Iranistika v Rossii i iranisty*. Moscow: Russian Academy of Sciences, Institute of Oriental Studies, 2001, pp, 18-36.

کولاگینا، ل. م.، «گوشه‌هایی از تاریخ ایران‌شناسی روسیه»، در ایران‌شناسی در روسیه و ایران‌شناسان (مجموعه مقالات)، مسکو، فرهنگستان علوم روسیه، پژوهشکده شرق‌شناسی، ۲۰۰۱، ص ۱۸-۳۶.

Миллер В.Ф. **Экскурсы в область русского народного эпоса**. М.: Т-во Кушнерева, 1892.

Miller, V. F. *Ekskursy v oblast' russkogo narodnogo epasa*. Moscow: T-vo I.N. Kushnerova, 1892.

میلر، ف. ف.، مطالعاتی در زمینه حماسه‌های مردمی روسی، مسکو، انجمن کوشنیرف، ۱۸۹۲.

Стасов В.В. "Происхождение русских былин"// **Вестник Европы**. 1868. т. 1. сс. 169-221; т. 2, сс. 637-708; т. 4, сс. 651-698; т.6, сс. 590-664.

Stasov V.V. "Proiskhozhdenie russkikh bylin" in *Vestnik Evropy*, 1868. vol. 1, pp. 169-221; vol. 2, pp. 637-708; vol. 4, pp. 651-698; vol. 6, pp. 590-664.

استاسوف، و. و.، «خاستگاه بیلیناهای روسی» در وستنیک پورویپی (پیام‌آور اروپا)، ۱۸۶۸، ج ۱، ص ۱۶۹-۲۲۱؛ ج ۲، ص ۶۳۷-۷۰۸؛ ج ۴، ص ۶۵۱-۶۹۸؛ ج ۶، ص ۵۹۰-۶۶۴.

- Топоров В.Н. “Из ‘Русско-персидского дивана’. Русская сказка *301 А, В и ‘Повесть о Еруслане Лазаревиче’, ‘Шахнаме’ И авестийский ‘Замяд-яшт’ (Этнокультурная и историческая перспектива)// **Этноязыковая и этнокультурная история восточной Европы**. М.: 1995.
- Toporov V.N. “Iz ‘russko-persidskogo divana’. Russkaja skazka *301 A, B i ‘Povest’ o Eruslane Lazareviche”-‘Shahname’ i avestijskij ‘Zamyadyast’ (Etnokulturnaja i istoricheskaja perspektiva)” in *Etnojazikovaya i etnokulturnaya istoria vostochnoy evropy*, Moscow 1995.
- تاپاروف، و. ن.، «از دیوان روسی-ایرانی، قصه روسی شماره ۳۰۱ A و داستان یروسلان لازاریوچ، شاهنامه و زامیاد یشت (چشم‌اندازهای تاریخی و قومی-فرهنگی)» در تاریخ قومی-زبانی و قومی-فرهنگی اروپای شرقی، مسکو ۱۹۹۵.
- Топоров В.Н. **Мировое дерево: универсальные знаковые комплексы**. Т. 1. М.: Рукописные памятники древней Руси, 2010.
- Toporov V.N. *Mirovo e derevo: universonnye znakovye komplekсы*. Vol. 1. Moscow: Rukopisnye pamjatniki drevney Rusi, 2010.
- تاپاروف، و. ن.، درخت کیهانی: مجموعه‌های نشانه‌های جهانی، انتشارات یادگارهای دست‌نوشته روسیه باستان، مسکو ۲۰۱۰، ج ۱.
- Топоров В.Н. “Об Иранском элементе в русской духовной культуре”// **Славянский и балканский Фольклор. Реконструкция древней славянской культуры: источники и методы**. М: Наука, 1989.
- Toporov V.N. “Ob Iranskom elemente v russkoj dukhovnoj kulture” in *Slavyansky i balkansky folklor. Rekonstruktsya drevney slavyanskoj dukhovno i kultury: istochniki i metody*. Moscow: Nauka 1989.
- تاپاروف، و. ن.، «عناصر ایرانی در فرهنگ معنوی روسی» در فولکلور اسلاو و بالکان، بازسازی فرهنگ معنوی اسلاو و باستان: منابع و روش‌ها، مسکو، نائوکا (دانش)، ۱۹۸۹.
- Топоров В.Н. “Об Иранском влиянии в мифологии народов Сибири и центральной Азии”// **Кавказ и Средняя Азия в древности и средневековье**. М: 1981.
- Toporov V.N. “Ob Iranskom vlianii v mifologii narodov Sibiri i Tsentralnoi Azii” in *Kavkaz i Srednyaya Azia v drevnosti i srednevekov’e*. Moscow: 1981.
- تاپاروف، و. ن.، «تأثیر اقوام ایرانی بر اساطیر ملل سیبری و آسیای میانه» در قفقاز و آسیای میانه دردوران باستان و قرون وسطی، مسکو ۱۹۸۱.

Топоров В.Н. “О следах старого иранского культурно-исторического переживания у енисейских кетов”// **Актуальные вопросы иранистики и сравнительного индоевропейского языкознания**. М.: 1970.

Топоров В.Н. “О следakh starogo iranskogo kulturno-istoricheskogo perezhivania u eniseiskikh ketov” in *Aktualnye voprosy iranistiki i sra vniltelno go indo evrp eisko go jazikoznania*. Moscow 1970.

تاپاروف، و. ن.، «نشانه‌های تأثیرات فرهنگی- تاریخی کهن ایرانی بر کت‌های یسئی» در مسائل روز ایران‌شناسی و زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی، مسکو ۱۹۷۰.

□

